

شهید محمدرضا چهابی



ازتبار علی

سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۴۷/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۰۳/۲۸
محل شهادت	زیدات
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	کادر نیروی انتظامی
شغل	کادر نیرو انتظامی
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	آبطویل

زندگینامه

محمدرضا چهابی در شهریور ۱۳۴۷ در خانواده ای مذهبی و مستضعف در روستای آبطویل متولد شد. چون والدینش از نام محمد رضا خوششان می آمد او را محمدرضا نامیدند. در دوران کودکی مدتی به شیراز نزد دایی اش فرستاده شد و پس از بازگشت از شیراز در مدرسه روستا مشغول به تحصیل شد. در همان مدرسه دوران ابتدائی را به پایان رساند و وارد دوره راهنمایی شد. هم کلاسی های مدرسه ایشان حسین زنگویی، ایرج شجاعی، رضا دشتکار و جلیل مشایخی بود. اما عشق به جبهه او را از مدرسه جدا کرد. دو ماه از کلاس اول راهنمایی را گذرانده بود که به طور مخفیانه برای آموزش به کازرون رفت. پس از اتمام دوره ی آموزش و بازگشت از کازرون در سال ۱۳۶۱ با دیگر برادران از طریق بسیج سپاه پاسداران عازم جبهه های نبرد علیه ظلمت شد همزمان او عبدالله بجلی، امساعیل جعفر زادگان، رضا دشتکار و علی فربود بودند. شهید چهابی بعد از تمام مأموریت در جبهه به آغوش خانواده برگشت. در فاصله ای کوتاه به علت عشق و علاقه به آقا امام حسین (ع) مجدداً به جبهه بازگشت. در طول جنگ تحمیلی ۵ بار در جبهه های نبرد حضور فعال و عاشقانه داشت. مشوق اصلی محمدرضا فقط خودش بود که او روح ملکوتی و بلندی داشت. محمد رضا با ورود به ژاندارمری جمهوری اسلامی خود را به کاروان سلحشوران همیشه بیدار و این مرزداران خستگی ناپذیر ملحق کرد. اما با گذشت یک سال و نیم خدمت در این ارگان مقدس و با تلاش شبانه روزی در کنار دیگر مرزداران با حضور متوالی در جبهه های جنگ، باز هم نتوانست روح ملکوتی و بلند پرواز خود را ارضا نماید، چرا که او عاشق شهادت بود. تا اینکه در تاریخ ۲۸/۳/۶۶ در زبیدات عراق به درجه رفیه شهادت نائل شد.

وصیت نامه

ای اکسانیکه ایمان آورده اید از قیام کنندگان به عدل و گواہانی بیا خدا باشید اگر چه این شہادت بر علیہ خویش یا پدر و مادر شما باشد. (قرآن کریم) ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله کانهم بنیاد مرصوص .

پس از حمد و سپاس خداوند تبارک و تعالی وصیتنامه خود را به این شرح آغاز می کنم. با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و سلام بر شهیدان بخون خفته ای که جان خود را در راه حق و حقیقت نثار نمودند تا با خون خود مسیر حرکت این انقلاب را هموار ساخته و درخت انقلاب اسلامی را آبیاری نمایند. خداوند متعال این فرصت را به من داد تا قدم به جبهه های نبرد حق علیه باطل گذارده و همدوش برادران رزمنده و شجاع به جهاد بپردازم . براستی سپاس این نعمت بزرگ را چگونه می توانم بجا آورم بجز اینکه جان خود را در راهش فدا کنم شاید به این طریق افکار باطل و گناهانی را که در گذشته مرتکب شده ام را جبران کنم و از خداوند منان التماس دعا دارم که اگر نیت و خلوصی در راهم هست مرا توفیق دهد. خدایا از تو می خواهم که هر گناهی از کوچک تا بزرگ اگر مرتکب شده ام مرا ببخش . خدایا این امام عزیز را تا انقلاب حضرت مهدی (عج) نگهدار. خدایا از تو می خواهم صدام کافر را نابود بفرما که این صدام است که به خاک ایران اسلامی ما تجاوز کرده است. خدایا از تو می خواهم صدام کافر را نابود بفرما که این صدام است که به خاک ایران اسلامی ما تجاوز کرده است. خدایا از تو می خواهم که اگر شهید شدم ، شہادت من را بپذیر . از پدر و مادر عزیزم ، خواهران و برادرانم درخواست می شود لباسی سیاه به تن نپوشند و گریه و زاری نکنند. به دوستان خویشان توصیه می شود که همچون شهدا^۱ را ه حسین ابن علی (ع) و یارانش را ادامه دهند و امام را فراموش نکنند و در همه مواقع امام را دعا کنند از پدر و مادر عزیزم می خواهم در صورت به شہادت رسیدنم یکجلد قرآن مجید بر سرم بگذارید مادرم ر موقع نماز هر وقت سر بر سجده گذاشتید به پروردگار بفرما که ما آرزوی شہادت فرزندان را داشتیم. ضمناً^۲ از پدر و مادرم تقاضا می کنم که در موقع دفن مرا کنار برادر عزیز فتح الله شجاعی به خاک بسپارند . همه شما را به خدای منان می سپارم . و آرزوی موفقیت شماها را دارم.

□ خدا حافظ □

خاطرات

جلوه های اخلاقی شهید چهابی

محمد رضا خیلی خاشع و متواضع بود رفتار و برخوردش با پدر و مادر خیلی خوب بود و در خانواده بیشتر با مادر و مادر بزرگش انس داشت . او حتی در کار کشاورزی کمک دست خانواده بود .

راوی: پدر شهید

به من الهام شده بود که فرزندم شهید می شود و دیگه بر نمی گردد. شهادت او خیلی در روحیه من تأثیر گذاشت ، ولی باید قبول کرد که آنها امانت های الهی بودند که به ما سپرده شده اند. و در آخر نیز باید امانت را به صاحبش سپرد . و خدا را شاکر و سپاسگزارم که پسر من در راه خدا شهید شده و این افتخاری است که برای من که پدر شهید هستم. پسر من در راه حق به شهادت رسید؛ و آرزویش همین بود. احساس می کنم روح معنوی محمد رضا همیشه در خانه حضور دارد. انتظار من به عنوان پدر شهید از همه مردم و مسئولین است که کار را خدایی و از روی صداقت و درستی انجام دهند و دروغ گویی بین مردم و مسئولین نباشد .

و او با عشقی سرشار از ایمان و با طمأنینه به سوی دلدارش شتافت . او با کلامی خدایی و بی مهابا بر سر اعتقاد خویش جان را نثار نمود و کسی را یارای آن نبود که آن عاشق را از هجرت به سوی الله و گام برداشتن در راه حقیقت باز دارد . محمد رضا جان ، شما شهدا شناگر دریای شهادتید که بقا را در فنا می طلبید و ماندن را در رفتن می بینید و حیات را در شهادت می جوید . تو از کدام آشیانه پریدی ؟ کدام باغبان به تو عشق پرپر شدن آموخت ؟ ای نگاهت آینه تمام نمای ایثار ، ترا که آموخت ؟ و تو ای شهید آنقدر بزرگی که هر گاه به خون تو، به روح تو ، به عشق و ایمان تو، به هجرت و جهاد تو ، به روش و انتخاب و به مقصد والای تو ، به قطره قطره خون سرخ تو و به حماسه آفرینی تو می اندیشیم ، به قاصر بودن قلممان و به الکن بودن زبانمان و به نا آگاه بودن شناختمان ، پیرامون شهید و شهادت پی می بریم.

« اللهم الرزقنا توفیق شهاده فی سبیلک »

راوی: مادر شهید

از روزی که به او نمازیاد دادم همیشه نمازش را اول وقت می خواند و خیلی اصرار داشت که نمازش را در مسجد بخواند . و همیشه در مراسم عزاداری شرکت فعال داشت .

ده یا بیست روز قبل از شهادت محمدرضا خواب دیدم که پسر من یک لباس سفید تنش بود که به من گفت : مادر خیلی تشنه ام آب می خواهم ! من هم یک لیوان آب که در کنارم بود بهش دادم .

باز خواب دیدم که تفنگی در دست دارم که محمد رضا آن را از من گرفت . سه روز بعد یک نفر ژاندارم آمد و با حاج حسن شروع به صحبت کرد . من آنها را دیدم و از شان سوال کردم ولی چیزی به من نگفتند . با قاسم برومند به پاسگاه چغادک رفتم و از محمدرضا سوال گرفتم که گفتند شهید شده . همان لحظه شکر خدا را به جا آوردم که فرزندم شهید شده است.

یک شب خواب دیدم که دستش از انگشت تا آرنج تاول زده ، بهش گفتم چرا دست این طوری شده ؟! که به من گفت : از اشک های شماست ! بعد از آن دیگه کمتر گریه می کنم .

گفت : از لباس سیاه توست ، که آب سیاه می خورم !

همه راه شهدا را بروند . برای انقلاب و دین خود از مملکت دفاع کنند و جوانان همیشه هوشیار باشند.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران